

حکایت حاکم و قصاب

روزی عده ای از قصاب های طمعکار یک شهر پیش حاکم رفتند و از این که با فروختن گوشت به قیمت تعیین شده، سودی نمی برند شکایت کردند.



روزی عده ای از قصاب های طمعکار یک شهر پیش حاکم رفتند و از این که با فروختن گوشت به قیمت تعیین شده، سودی نمی برند شکایت کردند.

حاکم می دانست آن ها دروغ می گویند و با گران فروشی و کم فروشی سود بسیار برده اند. بنابراین فکری کرد و به قصاب های طمع کار گفت: «اگر شما ده هزار دینار به خزانه ی شهر بدهید می توانید گوشت را به هر قیمتی که می خواهید بفروشید!» قصاب ها خیلی خوش حال شدند و ده هزار دینار به خزانه دادند، اما حاکم بی درنگ اعلام کرد که اگر مردم شهر از آن چند قصاب گوشت بخزند به شدت مجازات خواهند شد!

چند روز گذشت و گوشت ها روی دست قصاب های گران فروش ماند و گندید. آن ها هم ناچار دوباره پیش حاکم رفتند و التماس کنان از او خواستند فکری به حالشان بکند. حاکم گفت: «ده هزار دینار دیگر بدهید و گوشت ها را به همان قیمت گذشته بفروشید!»

قصاب ها پذیرفتند و ده هزار دینار دیگر دادند و حاکم با بیست هزار دینار قصاب ها مدرسه ای ساخت و گوشت هم در شهر فراوان و ارزان شد!

امام علی علیه السلام :

الطمعُ رِقٌّ مُبَدٌّ؛

طمع هزین، بدگ، همیشگ، است.

نهج البلاغه، حکمت 180